

سوی ابوبکر رفتیم و با او بیعت کردم».

شیعه امامیه می‌گویند: آن دو غاصب و ظالم بودند، پهلوی فاطمه زهرا علیها السلام را شکستند! اما اگر ادعای شیعه امامیه را به قرآن عرضه کنیم، می‌بینیم قرآن درباره مهاجرین می‌فرماید: «اگر به آنها در زمین قدرت دهیم، نماز بر پای می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند». ولی شیعه می‌گوید: چون خدا به ایشان قدرت داد، خلافت علی علیه السلام را غصب کردند و ظلم نمودند و فاطمه علیها السلام را آزرده‌ندا خدای متعال در سوره حج آیات ۴۰ و ۴۱ می‌فرماید: «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ لَلْآسُفُ وَ الْحَسْرَةُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَفْسَدُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزُّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِلَهُ غَائِبَةُ الْأُمُورِ». آیا ما دست از نامه‌های موثق علی علیه السلام و آیه‌های قرآن برداریم و ادعاهای این و آن را باور کنیم و در میان امت اسلام اختلاف‌اندازی و فرقه‌بازی راه بیندازیم؟ مگر خداوند نمی‌فرماید: «وَلَا تَقْرَأُوا بَرَاءَةً لِمَنْ كَفَرَ» و انگهی، چرا از دوازده امام در قرآن نام و وصفی نیست، ولی از اصحاب کهف و ذوالقرنین و لقمان و هارون و غیره به تفصیل سخن آمده است؟ آیا کتاب هدایت باید آنچه را که قرن‌ها مایه اختلاف امت می‌شود، فروگذارد و درباره گذشتگان سخن بگوید؟ آخر انصاف شما کجا رفت؟ بارها دیده‌ایم که علمای امامیه (هداهم الله تعالی الی الحق) به حدیث غدیر استشهاد می‌کنند که علی علیه السلام از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله به خلافت انتخاب شده، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مناسبت اختلافی که عده‌ای با علی علیه السلام پیدا کرده بودند، در میان راه نه در مکه و مدینه، از ولایت یعنی از محبت او سخن گفت نه از خلافت او.

آن وقت گروهی از علی علیه السلام و فرزندان او را که خودشان نقل کرده‌اند، به تأویل می‌برند و سخنان او را تعریف می‌کنند و به آثار فرزندان او توجه نمی‌کنند؟ تا آرای خود را به کرسی بنشانند و نسبت ضلالت به اکثریت مسلمین از صدر اسلام تا کنون بدهند. آیا از پاسخ‌گویی در قیامت نمی‌ترسند؟! گاهی استدلال می‌کنند که در صحیح بخاری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ایتنونی بدواة و قرطاس لکم کتابا آن تضلوا بعدی أبدا»؛ یعنی «دوات و کاغذ برای من بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که هرگز پس از من گمراه نشوید». آن‌گاه گویند چون عمر بن خطاب گفت: (حسبنا کتاب الله) یعنی: «کتاب خدا برای ما کافی است». و پیامبر صلی الله علیه و آله از نوشتن صرف نظر کرد. در حالی که به نظر امامیه رسول الله صلی الله علیه و آله

منازب اندیشه ۱۰۷
۸۶
مذهب امامیه
و فقه امامیه

قصه داشت درباره خلافت علی علیه السلام چیزی بنویسد: پاسخ اینکه: اولاً رسول خدا صلی الله علیه و آله امتی بود و خط نمی‌نوشت ولی در این روایت آمده: (اكتب لکم) یعنی تا برای شما بنویسم، و اگر مقصود آن بود که بگویم دیگران برای شما بنویسند، می‌فرمود: املی علیکم (یعنی برای شما املا کنم). ثانیاً بر طبق این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله (معاذ الله) پایه گمراهی را تا ابد در میان امتش نهاد، زیرا فرمود: بنویسم و هرگز ننوشت! یا اینکه قرآن مجید فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، ثالثاً اگر این امر به دستور خدا بود، چگونه می‌شود گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور خدا را به خاطر مخالفت عمر ترک کرد؟! چهارم بنا بر آنکه حدیث کاملاً صحیح و بدون اشکال باشد به هر صورت رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی ننوشت و جانشین تعیین نکرد، پس فرقه امامیه چرا بر سر کاری که انجام نشده با امت اسلامی به مخالفت برخاسته و به سایرین نسبت گمراهی و ضلالت می‌دهند؟! پنجم از کجا می‌دانند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صورتی که نامه‌ای می‌نوشت، دوازده امام از خاندانش را برای امامت تعیین می‌فرمود، مگر ایشان علم غیب دارند و از ما فی الضمیر رسول الله صلی الله علیه و آله آگاهند؟! ششم اگر آقایان به صحیح بخاری اعتماد دارند، پس چرا این حدیث را که پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر و عمر و عثمان به بالای کوه احد رفتند و رسول الله صلی الله علیه و آله اشاره به کوه فرمودند: «فليس عليك الا نبی و صدیق و شهیدان» بر بالای تو جز پیامبر و صدیق راست کردار و راست گفتار و دو شهید کسانی که در راه خدا بقتل می‌رسند کسی دیگر نیست»^۲ نمی‌پذیرند؟! می‌گویند درباره ابوبکر و عمر نیز روایات بسیار آمده، مبنی بر اینکه باید آن دو را تبعیت کرد، و این روایات قابل جمع‌اند و منافات با هم ندارند مثل آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند: «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر؛ پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید». یا فرمودند: «إنی لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا باللذین من بعدی، و أشار إلی ابی بکر و عمر؛ من نمی‌دانم که چند روز میان شما می‌مانم. پس از من به این دو تن اقتدا کنید و به ابوبکر و عمر اشاره فرمودند». این حدیث را ترمذی در صحیح خود آورده و دیگران نیز به اسناد گوناگون نقل کرده‌اند. البته ما فضائل علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را انکار نمی‌کنیم و حتی برتری علی علیه السلام بر دیگر خلفا را رد نمی‌نماییم؛ اما موضوع انتخاب آن حضرت از سوی خدا برای خلافت، امری دیگر است که با آثار موثق خود علی علیه السلام از طریق

۱. مانند: ۳. ۲. صحیح بخاری، جزء الخامس، کتاب الفضائل، ص ۱۹.

بن چارود عبیدی، نوشته است. علی علیه السلام در نامه شماره ۷۱ می نویسد: «اما بعد، فان صلاح ابيک غرنی منک و ظننت انک تتبع هديه و تسلك سبيله؛ شایستگی پدرت مرا درباره تو فریب داد و گمان کردم که دنبال هدایت او می روی و از طریقی که پدرت رفت رهسپار می شوی». و منذر بن چارود کسی بود که علی علیه السلام درباره وی اشتباه کرد، او را به حکومت شیراز فرستاد و او هم چهار هزار درهم از بیت المال را تصرف کرده به نزد معاویه گریخت. چنانچه شارحین نهج البلاغه نوشته اند، می بینید که اشتباهی رخ داده، ولی خداوند فرشته ای نازل نفرمود و به علی علیه السلام وحی نکرد و او را از خیانت منذر بن چارود خبر نداد؛ بلکه پس از گریختن وی، علی علیه السلام از حال او، به تاراج رفتن اموال مردم آگاه شد. شاهد دیگر آن است که در تهذیب الأحکام شیخ طوسی رحمته الله (که از کتب اربعه شیعه است، در جزء سوم صفحه ۴۰ چاپ نجف) آمده است: «صلی علی بن ابی طالب علیه السلام می بیند که کانت الظهر ثم دخل، فخرج منادیه ان امیر المؤمنین صلی علی غیر ظهرا فاعیدوا فلیبلغ الشاهد الغائب؛ علی نماز ظهر را بدون وضو خواند، پس داخل منزل شد، آنگاه منادی آن حضرت بیرون آمد و اعلام کرد که امیر مؤمنان بدون وضو نماز خوانده و نمازتان را اعاده کنید و حاضر به غائب ابلاغ کند». بنابراین فراموشی و سهو حتی در اعمال دینی اهل بیت علیهم السلام راه داشته است.

شیعه امامیه استدلال می کنند به آیه شریفه تطهیر (احزاب، ۳۳) که «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» و ادعا دارند که به دلیل این آیه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر نوع خطا و اشتباه مصون بودند؛ جواب آن است که اولاً خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نص قرآن گاهی اشتباه می کردند؛ پس چگونه اهل بیتش از او جلو افتاده اند؟ ثانیاً آیه مزبور از اراده تشریحی خدا در رفع پلیدی اهل بیت علیهم السلام سخن می گوید، نه از اراده تکوینی حق، که جبر لازم آید. و این نوع اراده برای طهارت، درباره عموم مؤمنان نیز آمده است و اختصاص به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد. چنانچه در سوره مائده آیه ۶ می فرماید: «وَلَكِنْ يُرِيدُ يُطَهِّرْكُمْ؛ اما خدا اراده دارد شما را پاک کند» و این دلیل نیست که همه مؤمنان از گناه و سهو و نسیان و خطا برکنار شده اند. خلاصه آن که اهل بیت علیهم السلام هم مانند دیگر مردم از سهو و خطا دور نبوده اند.

در سوره توبه آیه ۱۲۲ خداوند فرموده است: «فَلَوْلَا نَفْرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَسَفَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُذْهِبُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ؛ چرا از هر فرقه ای دسته ای کوچ نمی کنند، هیچ سفر را برای تحصیل فقه و علوم دینی تحمل نمی کنند؟ تا در دین خدا تفقه کنند و سپس

بازتاب اندیشه ۱۰۷
مذهب امامیه
و فقه امامیه

برگردند و قوم خود را انذار نمایند» و این آیه به صراحت می رساند که فقه اسلامی تنها به وسیله اهل بیت علیهم السلام منتقل به مردم نمی شده، بلکه از هر طائفه ای عده ای می آمدند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تفقه می کردند و سپس به میان قوم خود بازگشته، تعلیم می دادند و آنها را از مخالفت با احکام خدا برحذر می داشتند. علاوه بر این در تاریخ آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر اصحابشان را برای تعلیم اقوام به سوی آنها می فرستاد؛ مانند معاذ بن جبل و حادثه بن معونه و رجیع. در تاریخ اسلام، معروف و مشهور است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله عده ای را برای تعلیم قرآن و احکام فرستاد و اعراب آنها را کشتند. خلاصه آن که دین خدا تنها به وسیله اهل بیت علیهم السلام تبلیغ نمی شد تا مردم موظف باشند فقه را تنها از ایشان اخذ کنند و کبار صحابه نیز مبلغ دین بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از خطبه هایش، گاهی می فرمود: «فلیبلغ الشاهد الغائب؛ حاضر به غائب برسانند.» و می فرمود: «نضر الله عبدا سمع مقاتلی فوعاها و افاهها الی من لم یسمعها قرب حامل لیس بقیه و رب حامل قه الی من هو أبقه منه؛ خداوند بنده ای را که سخن مرا شنید و آن را حفظ کرد و به کسی که نشنیده رسانید خرم گرداند که چه بسا کسی که خود فقیه نیست، ولی سخن را به فقیه تر از خود می رساند». بنابراین موظف هستیم برای شناخت فقه اسلامی، به آثار صحابه که در کتب صحاح اهل سنت آمده است نیز مراجعه کنیم و آنها را فقیه بنامیم، چنانچه احادیث اهل بیت علیهم السلام را که در کتب زیدیه و امامیه آمده، لازم است ببینیم و آنها را نقد کنیم و فقه اسلام را به طور جامع الاطراف بررسی نماییم. فقه زیدیه و اهل سنت می توانند فقه امامیه را از یک مشکل اساسی بیرون بیاورد، و آن مشکل این است که در فقه امامیه، معمولاً فقهاء معاصر خبر واحد را حجت می دانند، و حتی قرآن را با آن تخصیص می زنند و حجیت خبر واحد به قول خودشان در حال انسداد باب علم است؛ یعنی چون راهی ندارند که علم به احکام پیدا کنند، ناچار به ظن روی می آورند؛ زیرا که خبر واحد ظنی است! به دلیل آن که: اولاً ما نمی توانیم یقین کنیم راوی دروغ نگفته و به راستگویی او یقین نداریم، و یقین نداریم سهو و نسیان و خطا نکرده باشد به خصوص که احادیث را ائمه اجازه داده بودند که نقل به معنا شود و در طول هزار و چند سال انتقال یک حدیث از چند نفر به یکدیگر به احتمال قوی، تغییراتی در مفاد آن ایجاد شده است؛ اما اگر ما به فقه زیدیه و اهل سنت رجوع کردیم و یک روایت از طرق گوناگون و به اسناد متفاوت دیدیم، اطمینان و علم به صدور آنها پیدا می کنیم. پس خبر واحد وقتی حجت می شود که باب علم بسته باشد، و این راه بحمد الله بسته نیست، ولی فقهای امامیه می خواهند از این راه وارد شوند و به همان روایت ضعیف و

بازتاب اندیشه ۱۰۷
مذهب امامیه
و فقه امامیه

ظنی خود که اخبار واحده است، اکتفا می‌کنند و به احکام عجیب و غریب می‌رسند؛ به ویژه که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام از ترس خلقای بنی امیه و بنی عباس غالباً در تقیه بودند و اظهار نظر صریح در احکام کمتر می‌کردند. به علاوه کتب معروفی از ایشان در فقه باقی نمانده است و کتب فقهی و روایی شیعه، پس از عصر ائمه تدوین شده و از اخبار صحیح و مستقیم گردآوری گشته است؛ به عکس مذهب زیدی که کتاب المجموع الفقهی یا المسند را از امام زید در دست دارند که املاء او و نوشته ابو خالد واسطی است که شاگرد امام زید بوده است. و همچنین از فقهای اهل سنت کتبی مانند الموطأ از امام مالک، یا الام اثر امام شافعی، یا المسند اثر احمد بن حنبل موجود است. ولی از امامان شیعه کتابی فقهی در دست نیست و روایات متضاد و مختلف آنها را در قرون بعد، دیگران جمع‌آوری کرده‌اند، مانند کتب اربعه (کافی، تهذیب، استبصار، من لایحضره الفقیه). بنابراین بر علمای منصف لازم است که آثار امامیه را با فقه و روایات مذاهب دیگر تطبیق کنند و از راه علمی شرکت نمایند که خداوند در سوره اسراء آیه ۳۶ می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۚ جِزَىٰ رَاكِعَةً لَعْنَةُ الْعَالَمِينَ» بدان علم نداداری پیروی مکن».

● اشاره

بهدی نظری

نوشتار حاضر به صورت روشی و محتوایی، از جهات متعددی قابل تأمل و دقت است.

الف) نقد روشی و مبنایی

۱. برای رسیدن به نتیجه، لازم بود نویسنده تمام روایات و نصوص وارد در موضوع - خلافت و جایگاه خلفای ثلاثه را مورد نظر قرار می‌داد. نه این که تمام روایات وارد را کنار گذاشته و فرازی از یک روایت برای رسیدن به هدف خود برگزیند که در نقد محتوایی، مواردی ذکر خواهد شد.

۲. برخلاف اهل سنت که تمام احادیث وارد در صحیحین را صحیح می‌دانند، در میان شیعه هیچ کتابی نیست که تمام احادیث وارد در آن را صحیح بداند، حتی کتب اربعه، تا چه رسد به کتبی همچون الصغیر و الفرائد... لذا قبل از تمسک به یک حدیث، لازم است سند حدیث و جهت صدور حدیث، مورد توجه قرار گیرد که آیا حدیث جهت تقیه وارد شده یا نه. ۳. بنیان بحث ایشان در اثبات مدعای خویش، مبتنی بر عدالت و عدم خطای صحابه در کردار و رفتار خود است که در مقاله به موارد متعددی به این اصل (که اصل و ریشه و اساس اهل سنت است) استناد شده است. با مراجعه به آیات قرآن و روایات وارد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که خود اهل سنت ذکر کرده‌اند، بطلان این اصل روشن می‌شود. قرآن به

بازتاب اندیشه ۱۰۷
مذهب امامیه
و فقه امامیه

روشنی و صراحت از وجود منافقین در بین صحابه سخن می‌گوید و از ارتداد و انحراف صحابه خبر داده و فرمود: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَهُ اللَّهُ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» آیه شریفه به صراحت از برگشت صحابه به گذشته خود، بعد از رحلت پاکشته شدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خبر می‌دهد.

کافی بود ایشان به احادیث باب حوض در صحیح بخاری نظری می‌انداخت. آن وقت متوجه می‌شدند که پیامبر به صراحت از ارتداد صحابه بعد از خودش خبر می‌دهد، که در حدیثی آمده: «انهم لم يزالوا مرتدین علی اعقابهم»^۲.

در حدیث دیگر از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خوانیم: «اصحابم را می‌بینم که در قیامت به سوی دوزخ می‌کشانند، می‌گویم یار خدایا اصحابم، خطاب می‌رسد: که تو نمی‌دانی آنها بعد از تو چه کردند»^۳. و احادیث دیگر و تاریخ هم، گواه و شاهد انحراف اساسی اصحاب، از مسیر راستین اسلام نبوی است.

ب) نقد محتوایی

۱. راجع به بیعت ابوبکر؛ اولاً هیچ‌گونه اجماعی و اتفاقی بین صحابه بر بیعت ابوبکر نبوده است، ماوردی و دیگر علمای اهل سنت نوشته‌اند، خلافت ابوبکر با بیعت پنج نفر با گرفت. ۲. لذا عمر بن خطاب در توصیف بیعت ابوبکر، آن را کار شتاب زده و جاهلی قلمداد می‌کند که خدا مسلمین را از شر آن حفظ کرد.^۵

ثانیاً: امیرالمؤمنین علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه و اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هرگز بیعت ابوبکر را مشروع ندانستند و با او بیعت نکردند و خلافت ابوبکر و خلفای بعد از وی را، غیر شرعی و غاصبانه می‌شمردند.

بیعتی در سنن خود آورده فاطمه رضی‌الله‌تعالی‌عنها دخت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر ابوبکر غضب کرد و با او حرف نزد تا وقتی از دنیا رفت و چون فاطمه رضی‌الله‌تعالی‌عنها رحلت فرمود، علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را خبر نکرد. فاطمه زهرا رضی‌الله‌تعالی‌عنها بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شش ماه زندگی کرد. علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه و بنی هاشم تا آن وقت با ابوبکر بیعت نکردند.^۶

شریف مرتضی رحمته‌الله‌علیه هم از علمای شیعه در مورد بیعت علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه با ابوبکر می‌نویسد: محققان و علمای امامیه بر این عقیده هستند که علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه هرگز با ابوبکر بیعت نکرد.^۷

امیرالمؤمنین خود در مورد خلافت خلفای ثلاثه فرمود: «این دین در این مدت اسیر دست اشرار بود که براساس هوای نفس در آن، حکم کردند و آن را وسیله‌ای برای رسیدن

۱. آل‌عمران: ۱۴۴. ۲. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۹۵. ۳. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۷۱.
۴. الاحکام السلطانیة، ج ۲، ص ۶. ۵. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۵ و مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵.
۶. سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰. ۷. الفصول المختارة، ص ۵۶.

به دنیا قرار دادند.^۱ و خطبه سوم نهج البلاغه به روشنی موضع و نظر امیرالمؤمنین را، در مورد خلافت خلفای ثلاثه، بیان می‌کند.

ثالثاً: عباراتی که از علی علیه السلام ذکر کرده بر قرص صحت، تأییدی برخلاف ابوبکر نمی‌باشد. چون عبارتی که از نامه حضرت به معاویه نقل می‌کند که: «انه با یعنی التوم... این به معنای تأیید خلافت آنان نمی‌باشد، بلکه از باب احتجاج به معاویه و الزام خصم می‌باشد. اما عبارت: «فمشیت عند ذالک الی ابي بکر فیایته...» ایشان قرازی اول را حذف می‌کند. حضرت در این سخنرانی، ضمن بیان و تشریح اوضاع بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: به خدا سوگند بر قلبم خطور نمی‌کرد که عرب بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خلافت را از خاندان او بیرون برند. چون خلافت را حق خود می‌دانستم، از بیعت با او خودداری کردم... لکن چون خطر نابودی، اسلام را تهدید می‌کرد، از حق خود دست برداشتم؛ چراکه از بین رفتن اسلام بر من، مصیبتش فراتر از غصب خلافت بود.» بعد در ادامه می‌فرماید: «فمشیت عند ذالک الی ابي بکر فیایته...»^۲ پدیده است که این سخن، تأییدی بر بیعت با ابوبکر نمی‌باشد؛ بلکه حضرت غاصبانه بودن خلافت وی را، علت فلسفه سکوت خودش بیان می‌کند. حضرت در موارد دیگر هم بیان می‌کنند که اگر یارانی داشتند جهت استیفاء حق خود به پا می‌خواستند.^۳

۲. این که نوشته‌اند شیعه می‌گوید «آن دو غاصب بود و پهلوی فاطمه را شکستند...» این سخن و ظلم شیخین به فاطمه علیها السلام اختصاص به شیعه ندارد، محدثین و مورخین جهان اسلام، اعم از شیعه و سنی، این واقعه تلخ تاریخی را، در کتب خود ثبت کرده و برخی مجمل و برخی مفصل به آن اشاره کرده‌اند. به عنوان نمونه، شهرستانی در ملل و نحل و صفدی در الوافی بالوفیات از قول ابراهیم بن سبائین آورده‌اند که به درستی که عمر در روز بیعت (با ابوبکر) ضربه‌ای بر شکم فاطمه کوبید که کودک درون شکمش سقط گردید و عمر فریاد می‌زد: امر قوا دارها بمن فیها...؛ خانه را با اهلش به آتش بکشانید و در خانه جز علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام کس دیگری نبود.

محمد بن اسماعیل بخاری هم (اول محدث اهل سنت) در چند جای کتابش، از نزاع بین فاطمه علیها السلام و شیخین نیز سخن گفته است^۵ و صدها مؤلف دیگر که در این مختصر مجال ذکرش نمی‌باشد.

۳. اما این که چرا در قرآن از دوازده امام، نامی به میان نیامده و از اصحاب کهف و... سخنی گفته شده؟

۱. شرح نهج البلاغه ج ۱۷، ص ۵۹ و بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۶۰۴
۲. الفرائض ج ۱، ص ۲۰۳
۳. ر.ک: شرح نهج البلاغه ج ۲، ص ۱۴۵ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۰
۴. شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۵۷ الوافی بالوفیات ج ۶، ص ۱۷ و لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۰۶
۵. ر.ک: صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، ج ۲، ص ۶۰۹ فرض الخمس، ج ۲، ص ۲۲۵ و الفرائض، ج ۳، ص ۳۸۱

بازتاب اندیشه ۱۰۷
۹۲
مذهب امامیه
و فقه امامیه

اولاً: بنا نیست که تمام مسائل به طور مفصل، در قرآن بیان شود. لذا از تعداد رکعات نماز هم، در قرآن سخنی گفته نشده، یا این که مسلمین تا قیام قیامت بدان مبتلا هستند. ثانیاً: راجع به ولایت و خلافت اهل بیت علیهم السلام آیات فراوانی در قرآن آمده و گرچه اسم ائمه در قرآن نیامده، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که مبین وحی است، نزول این آیات در خصوص اهل بیت و ولایت را بیان داشته است.^۱

۴. استدلال شیعه برای اثبات امامت و خلافت بلافصل علی علیه السلام منحصر به حدیث غدیر نیست، بلکه احادیث فراوانی هم چون حدیث ثقلین، منزلت، سفینه، ولایت... و صدها حدیث دیگر که متفق علیه فریقین است، و مؤید ادعای شیعه است، برای تفصیل می‌توانند به کتبی که در این زمینه تألیف شده مراجعه کنند. در حدیث غدیر مراد از مولی، اولی به تصرف است و مرحوم علامه امینی رحمته الله علیه بیست دلیل بر این مطلب ارائه می‌کنند، لذا امیرالمؤمنین و اهل بیت پیوسته جهت اثبات امامت و خلافت علی علیه السلام به این حدیث شریف استدلال می‌کردند.^۲

۵. حدیث قرطاس یا کتف و روایت از احادیث صحیح و متواتره نزد اهل سنت می‌باشد و صاحبان صحاح و مسانید، هم‌شان آن را نقل کرده‌اند و بخاری در هفت مورد این حدیث را ذکر می‌کند. حدیث این است که عبدالله بن عباس نقل می‌کند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در لحظات آخر عمر شریف‌شان فرمودند: «برایم قلم و کاغذی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب گفت: درد بیماری بر پیامبر غلبه کرده است و کتاب خدا بر ما کافی است» و در برخی نقل‌ها آمده که «مردی گفت پیامبر (تعوذ بالله) هذیان می‌گوید کتاب خدا بر ما کافی است...»^۳ بنابراین در صحت حدیث تردیدی نمی‌باشد. و این گستاخی با توجه به آیات قرآن که فرمود: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ»،^۴ «وَمَا يَنْهَىكُمُ اللَّهُ عَنْهُ فَمَنْعُوا»^۵ محکوم می‌باشد و گوینده سخن به صراحت در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آیات وحی، ایستادگی می‌کند.

اما اشکالاتی که ایشان بیان کرده‌اند:

اولاً: امی بودن منافاتی با قدرت، برنوشتن ندارد؛

۱. ر.ک: دلائل الصدق، جلد‌های ۴ و ۵ و ۶ المراجعات از ص ۲۰ به بعد

۲. ر.ک: التندیج، ج ۱، صص ۳۱۷، ۴۲۲، ۵۱۶، ۶۶۹

۳. صحیح بخاری کتاب المرضی، ج ۳، ص ۱۴۷ کتاب العلم، ج ۱، ص ۳۷ کتاب الجهاد و البسیر، ج ۲، ص ۱۰۰ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۵ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۴۴ عمدة القاری، ج ۲، ص ۶۹ مجمع الزوائد ج ۴، ص ۲۱۵ سنن نسایی، ج ۳، ص ۴۳۳

۴. حشر، ۷.

۵. نجم، ۵۳

بازتاب اندیشه ۱۰۷
۹۱
مذهب امامیه
و فقه امامیه

ثانیاً؛ چرا پیامبر اکرم ﷺ از نوشتن ممانعت کرد، شاید وجهش این باشد (با توجه به سخنی که عمر گفت اگر پیامبر آن مطلب را هم می نوشت خود بعداً موجب اختلاف می شد) آیا پیامبر (تعود بالله) هذیان گفت یا نه؟^۱

ثالثاً؛ این که نوشته اند از کجا معلوم است که پیامبر خدا ﷺ می خواست خلافت علی ؑ را بنویسند؛ در گزارش که ابن ابی الحدید معتزلی آورده؛ عمر خود صراحتاً به ابن عباس می گوید: پیامبر خدا ﷺ در هنگام بیماری اش خواست صراحتاً خلافت و جانشینی علی ؑ را بیان کند و من از آن جلوگیری کردم...^۲

رابعاً؛ احتجاج شیعه به صحیح بخاری و امثال آن از باب اعتماد به آن نیست، بلکه از باب احتجاج با اهل سنت می باشد. اما احادیث وارده در مدح خلفا کلاً جعلی است و مقبول شیعه نمی باشد و از این احادیث در صدر اسلام خبری نبوده، لذا موردی نداریم که ابوبکر یا عمر یا عثمان، در برابر مخالفین خود، به یکی از این احادیث احتجاج کنند.

۶ سخنان منسوب به امیرالمؤمنین ؑ که از مسند احمد و مروج الذهب مسعودی (که هر دو از عالمان اهل سنت هستند) هیچ حجتی بر علیه شیعه ندارد و به اعتقاد امامیه، به نص صریح روایات صحیحه، امامت ائمه معصومین ؑ و امام حسن مجتبی ؑ بعد از علی ؑ توسط خدای متعال تعیین و توسط پیامبر خدا ﷺ به مردم ابلاغ شده است، که حدیث لوح و معراج خود شاهد بر این مدعاست و امیرالمؤمنین ؑ هم جانشینی امام حسن مجتبی ؑ بعد از خود را بیان کردند.^۳ روایت نقل شده از امیرالمؤمنین ؑ هم در مقام بیان این مطلب است که جامعه بعد از رفتن امامی، اولین کاری که باید انجام دهند، شناخت و اختیار امام بر خویش است. یعنی امام خود را بشناسند و از او تبعیت کنند، لکن از آنجا که روشن شد که خدا خود برای مردم، امامی برگزیده، مردم ملزم هستند که از او، اطاعت کنند. لذا قرآن می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»^۴

حضرت در این حدیث در مقام بیان انتخابی یا انتصابی بودن امام نمی باشد، بلکه فقط ضرورت شناخت و تبعیت از امام را بیان می کند.

۷. فراز دوم مقاله ایشان با زیر سؤال بردن عصمت نبی مکرم ﷺ و اهل بیت ؑ و بیان این که فقهای امامیه، به جهت انسداد باب علم به خبر واحد عمل می کند که ظن آور است؛ نتیجه می گیرد که باید فقهای امامیه به فقه و روایات زیدیه و اهل سنت هم رجوع کنند. این سخنان از چند جهت قابل بررسی و دقت است؛ اولاً؛ این نتیجه گیری اشتباه است و رویه

بازتاب اندیشه ۱۰۷
مذهب امامیه
و فقه امامیه

۱. ر.ک: اجتهاد در مقابل نص، ص ۲۲۳.

۲. شرح نهج البلاغه بیروت، طبع اعلمی، ج ۱۲، ص ۲۰۷.

۳. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۲۹۷ و ۳۰۰؛ ارشاد مفید، ج ۲، صص ۱-۱۶. ۴. احزاب (۳۳): ۳۶.

بحث درست نمی باشد، چون حتی رجوع به روایات و فقه اهل سنت هم، ظن را تبدیل به یقین نمی کند. که منع تدوین حدیث تا عصر عمر بن عبد العزیز موجب پیدایش جاعلان حدیث، در میان اهل سنت و نفوذ احادیث مجعول، در بین احادیث آنان شد.^۱ به حدی که حتی فقهای اهل سنت هم به آن احادیث، اعتماد نداشتند و ابوحنیفه حدود هفده حدیث و مالک ابن انس نیز سیصد حدیث را صحیح دانسته و می پذیرفت.^۲ و روی این جهت بود که ابوحنیفه، فقه خود را بر قیاس و رأی استوار ساخت و محدثین به جرح و تضعیف ابوحنیفه همت گماشتند، به حدی که سفیان بن عینه چون خبر مرگ ابوحنیفه را شنید، گفت: لعنه الله، کان یهدم الاسلام عروة و عروة و ما ولد فی الاسلام مولود اشرف منه...^۳ و نظیر این جملات از دیگر بزرگان اهل سنت هم نقل شده و برخی تضعیف او را اجماعی شمرده اند.^۴

حال با این تعارض بزرگی که بین فقها و محدثین اهل سنت است و با وجود احادیث مجعول فراوانی که در صحاح و مسانید اهل سنت است؛ آیا می توان گفت این منابع علم آور است؟

ثانیاً؛ تبعیت شیعه از اهل بیت ؑ و پیروی از فقه امامیه که مبتنی بر احادیث و آموزه های مکتب اهل بیت ؑ است و در عصر آنان و توسط شاکر دانشان تدوین شده، به خاطر ادله قرآنی و فرمایشات نبوی و عقلانی است که همگان را به این مکتب فرامی خواند و روی گردانی از آن را ضلالت و گمراهی می شمارد و اطاعت از اهل بیت ؑ را فرض و لازم می شمارد و حال آن که هیچ دلیلی ولو ضعیف وجود ندارد که تبعیت و پیروی از مکتب فقهی شافعی و حنفی و حنبلی و مالکی را جایز شمارد. همچون حدیث ثقلین که به طور متواتر از پیامبر نقل شده و پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان را به تمسک و تبعیت از اهل بیت و قرآن ملزم کرده و اطاعت از آنان را ضامن نجات از ضلالت و گمراهی قلمداد می کند و یا حدیث سفینه که اهل بیت ؑ را به سفینه حضرت نوح ؑ تشبیه کرده و تخلف از آن را، موجب گمراهی و هلاکت می شمارد. و صدها حدیث دیگر که این جا مجال ذکرش نیست که مرحوم علامه شرف الدین ؒ ادله لزوم پیروی از اهل بیت ؑ را، با ذکر منابع بیان فرماید.^۵

ثالثاً؛ فقه شیعه برخلاف رأی ایشان، مبتنی بر علم و یقین است و اگر برخی ظنون خاصه چون خبر واحد را حجت شمرده اند، از این باب است که با توجه به ادله قطعی که عمل به این ظنون را جایز شمرده، این ادله، ادله علمی است و برگشت آن به علم می باشد؛ لذا فقهای امامیه، ظنونی چون قیاس و رأی را چون دلیلی شرعی بر حجیت آن وارد نشده، هرگز حجت ندانسته و بدان عمل نمی کنند. سید مرتضی ؒ می نویسد: اعلم انه لابد فی الاحکام

۱. ر.ک: القدير، ح ۵. ۲. مقدمه ابن خلدون، ص ۴۲۴.

۳. ابن حبان، المجروحین، ج ۳، ص ۶۶.

۴. ر.ک: تاریخ بغداد، ج ۱۳، صص ۳۹۰-۴۱۹.

۵. ر.ک: المراجعته مراجعه سوم به بعد و تشید المراجعات، ج ۱ و ۲.

الشرعية من طريق التوسل الى العلم بها... و لهذه الجملة ابطنا ان يكون القياس في الشريعة.^۱
 محقق حلی رحمته الله می نویسد: عمل به قیاس عمل به ظن است و عمل به ظن جایز نیست.^۲
 ۸. عصمت پیامبران در نزد امامیه، به ادله قطعیة عقلیه و نقلیه ثابت شده است و به عقیده
 امامیه، پیامبران معصوم از گناه صغیره و کبیره، قبل از بعثت و بعد از بعثت هستند.^۳
 محققین اهل سنت هم از اشاعره، پیامبران را از گناهان کبیره و صغیره، بعد از بعثت
 معصوم دانسته اند.^۴ و ادله عصمت پیامبران از گناه و سهو و نسیان در کتب کلامی شیعه
 به تفصیل بیان شده است، و از این قبیل روایات و اخباری که ایشان در این باب نقل می کنند،
 اولاً باید بدانیم امام و پیامبر در محاورات خود بر مینای علم غیب و رفتار نمی کنند و به خاطر
 علم به آینده فردی، او را از پیش مجازات یا از کار برکنار نمی کنند و حتی در قضاوت بین
 مردم مأمور نیست بر اساس علم غیب رفتار کند، لذا انتخاب فردی برای کاری، اگر چه در
 آینده از او خطایی سر بزنند، منافات با عصمت ندارد؛ چون آن حضرات مأمور نبودند
 بر اساس علم غیب رفتار کنند.

اما روایت نماز علی رحمته الله بدون طهارت ضعیف و شاذ است و شیخ طوسی رحمته الله هم بعد از ذکر
 روایت متذکر این مطلب شده است.^۵

اما مطالبی که ایشان از کتب اهل سنت نقل می کنند، هیچ حجیتی بر شیعه ندارد.
 ۹. در آیه تطهیر اراده، اراده تکوینی است که هرگز تخلف پذیر نیست، نه اراده تشریحی؛
 چون اراده تشریحی خدا بر پاکی انسانها اختصاص به اهل بیت ندارد و شامل تمام
 انسانها می شود و حال آنکه از لفظ **إِنَّمَا** در آیه تطهیر اختصاص این اراده به اهل بیت رحمته الله
 فهمیده می شود، لذا باید اراده تکوینی باشد و چون رجس با ال جسد آمده، معلوم می شود
 به حکم آیه شریفه، تمام پلیدیها اعم از خطا و نسیان و گناه از ساحت اهل بیت رحمته الله دور
 است.^۶

۱۰. آیه شریفه: «فَلَوْلَا نَفْعُ مِنِّي لَأَفْتَرَ مِنِّي كَلِمًا مِّنْ قَوْلِهِ»^۷ اثبات می کند که بر هر قومی لازم است فردی از
 میان آنان مهاجرت کرده و احکام را یاد گرفته و قوم خود را انداز کند. این آیه هیچ منافاتی
 با مرجعیت علمی اهل بیت رحمته الله ندارد، بلکه آیه در منبع تشریح و مرجعیت علمی ساکت است و
 از آیات و روایات دیگر فهمیده می شود که مرجعیت علمی در عصر رسول خدا رحمته الله خود آن
 حضرت و بعد از وی اهل بیت رحمته الله او هستند، لذا آیه خود به نوعی، مرجعیت علمی اهل بیت رحمته الله
 را ثابت می کند.

بازتاب سببه ۱۰۷
 ۹۸
 مذهب امامیه
 و فقه امامیه

۱. رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۲۰۱.
۲. معارج الاصول، ص ۱۸۸.
۳. ر.ک: کشف المراد ص ۱۲۱۷، الاحیاء ح ۲، ص ۱۵۵ به بعد.
۴. ر.ک: توشیح، شرح التجرید ص ۴۶۴.
۵. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۴۰.
۶. ر.ک: المیزان، ج ۱۶، ص ۴۶۷، توره: ۱۲۲.